

### پاسخ دادن زال موبدان را

برآورد یال و بگسترده پر  
همه پرسش موبدان کرد یاد  
که هر يك همي شاخ سي برکشند  
چو شاه نو آیین ابرگاه نو  
برین سان بود گردش روزگار  
فروزان به کردار آذر گشسپ  
پس یكدگر تیز هر دو دوان  
دم چرخ بر ما همي بشمرد  
کجا برگذشتند بر شهریار  
به گاه شمردن همان سي بود  
که يك شب کم آید همي گاه گاه  
دو بن سرو کان مرغ دارد نشیم  
همي تیرگی دارد اندر نهان  
پر از تیرگی و سیاهی شود  
کزو نیمه شاداب و نیمي نژند  
جهان را از او بیم و امیدان  
سرای درنگست و جای قرار  
کزو ناز و گنجست و هم درد و رنج  
هم او بر فرازد هم او بشکرد  
ز گیتی برآید خروش و خاله  
گذر کرد باید سوي شارستان  
نپاید برو نیز و هم بگذرد

زمانی پر اندیشه شد زال زر  
وزان پس به پاسخ زبان برگشاد  
نخست از ده و دو درخت بلند  
به سالی ده و دو بود ماه نو  
بسی روز مه را سر آید شمار  
کنون آنکه گفתי ز کار دو اسپ  
سپید و سیاهست هر دو زمان  
شب و روز باشد که مي بگذرد  
سدیگر که گفתי که آن سي سوار  
از آن سي سواران یکی کم شود  
نگفתי سخن جز به نقصان ما  
کنون از نیام این سخن برکشیم  
ز برج بره تا ترازو جهان  
چنین تا ز گردش به ماهي شود  
دو سرو آن دو بازوی چرخ بلند  
برو مرغ پران چو خورشیدان  
دگر شارستان بر سر کوهسار  
همین خارستان چون سرای سپنج  
همي دم زدن بر تو بر بشمرد  
برآید یکی باد بازلزله  
همه رنج ما ماند زي خارستان  
کسی دیگر از رنج ما برخوردار

چنین رفت از آغاز یکسر سخن  
اگر توشه مان نیکنامی بود  
وگر آز ورزیم و پیچان شویم  
گر ایوان ما سر به کیوان برست  
چو پوشند بر روی ما خون و خاک  
بیابان و آن مرد با تیز داس  
تر و خشک یکسان همی بدرود  
دروگر زمانست و ما چون گیا  
به پیر و جوان یک به یک ننگرد  
جهان را چنینست ساز و نهاد  
از این در در آید بدان بگذرد  
چو زال این سخن ها بکرد آشکار  
به شادی یکی انجمن برشگفت  
یکی جشنگاهی بیاراست شا  
کشیدند می تا جهان تیره گشت  
خروشیدن مرد بالای گاه  
برفتند گردان همه شاد و مست  
چو برزد زبانه ز کوه آفتاب  
بیامد کمر بسته زال دلیر  
به دستوری بازگشتن ز در  
به شاه جهان گفت کای نیک خوی  
ببوسیدم این پایه تخت عاج  
بدو گفت شاه ای جوان مرد گرد!  
ترا بویه دخت مهرباب خاست

همین باشد و نو نگرده کهن  
روانها بر آن سر گرامی بود  
پدید آید آنگه که بی جان شویم  
از آن بهره ما یکی چادرست  
همه جای بیمست و تیمار و باک  
کجا خشک و تر زو دل اندر هراس  
وگر لابه سازی سخن نشنود  
همانش نبیره همانش نیا  
شکاری که پیش آیدش بشکرد  
که جز مرگ را کس ز مادر نژاد  
زمانه برو دم همی بشمرد  
ازو شادمان شد دل شهریار  
شهنشاه گیتی زهازه گرفت  
چنان چون شب چارده چرخ ماه  
سر می گساران ز می خیره گشت  
یکایک برآمد ز درگاه شاه  
گرفته یکی دست دیگر به دست  
سر نامداران برآمد ز خواب  
به پیش شهنشاه چون نره شیر  
شدن نزد سالار فرخ پدر  
مرا چهر سام آمدست آرزوی  
دلگ گشت روشن بدین بُرز و تاج  
یک امروز نیزت بباید سپرد  
دلت را هُش سام زابل کجاست

بفرمود تا سَنج و هندی درای  
ابانیزه و گرز و تیر و کمان  
کمانها گرفتند و تیر خدنگ  
بپیچید هر يك به چیزی عنان  
درختي گَشِن بُد به میدان شاه  
کمان را بمالید دستان سام  
بزد بر میان درخت سهی  
هم اندر تگ اسپ يك چوبه تیر  
سپر برگرفتند ژوپین و ران  
سپر خواست از ریدك ترك، زال  
کمان را بینداخت و ژوپین گرفت  
بزد خشت بر سه سپر، گیل وار  
به گردنکشان گفت شاه جهان  
یکی برگراییدش اندر نبرد  
همه برکشیدند گردان سلیح  
به آورد رفتند پیچان عنان  
چنان شد که مرد اندر آمد به مرد  
نگه کرد تا کیست زیشان سوار  
ز گرد اندر آمد بسان نهنگ  
چنان خوارش از پشت زین برگرفت  
به آواز گفتند گردنکشان  
هر آن کس که با او بجوید نبرد  
ز شیران نزاید چنین نیز گرد  
خُنک سام یل کش چنین یادگار

به میدان گذارند با کره نای  
برفتند گردان همه شادمان  
نشانه نهادند چون روز جنگ  
به گرز و به تیغ و به تیر و سنان  
گذشته برو سال بسیار و ماه  
برانگیخت اسپ و برآورد نام  
گذاره شد آن تیر شاهنشهی  
بینداخت و بگذشت چون نره شیر  
بگشتند با خشت های گران  
برانگیخت اسپ و برآورد یال  
به ژوپین شکار نوآیین گرفت  
گشاده به دیگرسو افگند خوار  
که با او که جوید نبرد از مهان؟  
که از تیر و ژوپین برآورد گرد  
به دل خشمناک و زبان پر مزیح  
ابانیزه و آبداده سنان  
برانگیخت زال اسپ و برخاست گرد  
عنان پیچ و گردنکش و نامدار  
گرفتش کمربند او را به چنگ  
که شاه و سپه ماند اندر شگفت  
که مردم نبیند کسی زین نشان  
کنند جامه مادر برو لاژورد  
چه گرد؟ از نهنگانش باید شمرد  
بماند به گیتی دلیر و سوار

برو آفرین کرد شاه بزرگ  
برزگان سوي کاخ شاه آمدند  
یکی خلعت آراست شاه جهان  
چه از تاج پر مایه و تخت زر  
همان جام های گرانمایه نیز  
به زال سپهبد سپرد آن زمان

آبداده سنان: سر نیزه تیز کرده

آورد: میدان جنگ، رزمگاه

باک: ترس، بیم، وحشت

برج بره: برج حمل، اولین صورت فلکی

(فروردین ماه)

برج ترازو: برج میزان، برج هفتم (مهر ماه)

برج ماهی: برج حوت، برج دوازده

(اسفند ماه)

بُرز: بزرگی، فر و شکوه

بن سرو: سرو بن، درخت سرو

بویه: آرزو

به کردار آذرگشسپ: با شتاب

پرستنده: خدمتگار، بنده

پرمایه: گرانبها، پربها

پیچان عنان: تازان

پیچان شدن: روی گردان شدن، از فرمان یزدان

سرپیچیدن

تخت: توپ پارچه

تگ: دویدن

همان نامور مهتران سترگ  
کمر بسته و با کلاه آمدند  
که گشتند از آن خیره یکسر مهان  
چه از یاره و طوق و زرین کمر  
پرستنده و اسپ و هرگونه چیز  
همه چیزها از کران تا کران

تیمار: غم، رنج و اندوه

چرخ ماه: فلک ماه، کره ماه

چوبه تیر: تیر خدنگ

خشت: نیزه کوتاه که به سوی دشمن اندازند

خِلعت: تشریف، لباسی که شخص بزرگی

به زیر دستان میدهد

خَله: بانگ و فریاد و هیاهو

خُنک: خوشا، خوشا به حال

خوار: آسان

دستور: مشاور، دانا، عالم دینی

دستوری: فرمان، اجازه

دم زدن: نفس کشیدن

دم شمردن بر کسی: حساب عمر در زندگی

وی کردن

ریدک: غلام

زهازه: تحسین از پی تحسین، مرحبا و آفرین

ژوپین یا ژوبین: نیزه کوتاه

ژوپین ور: ژوبین ور، ژوبین افکن

سترگ: گستاخ و نا فرمان، بزرگ، بزرگ جثه

لاژورد (لاجورد): سنگی است کبود  
مرد اندر آمد به مرد: بیکدیگر حمله کردند  
مرد بالای گاه: مرد بالای خواه، آن شخصی  
که صدا میزد تا اسب بیاورند  
مزیح: طعنه، تمسخر، مزاح  
می کشیدن: می نوشیدن، شراب خوردن  
نژند: اندوهگین، غمناک، افسرده  
نشیم: نشیمن، آشیانه مرغ  
نهنگ: تمساح  
همان: همچنین  
هندی دارای: زنگ، جرس هندی  
یاد کردن: گفتن  
یاره: دست برنجن، دستبند  
یال بر آوردن: سر بلند کردن، گردن کشیدن،  
سرفرازی نمودن  
یک به یک: هر یک به تنهایی  
یکی: باری

سپنج: خانه و منزل عاریتی  
سر از می خیره گشتن: مست شدن  
سرای درنگ: عالم آخرت  
سلیح: آلت جنگ، سلاح  
سنان: سر نیزه  
سهی: راست روییده شده  
شارستان: شهر، شهرستان  
شکردن (شکریدن): دریدن، شکار کردن  
طوق: گردنبند  
عنان: دهنه، افسار  
عنان پیچ: سوار ماهر، چابک سوار  
کجا: که  
کره نای: شیپور جنگی  
کش: که اش، که او را  
کمان را بدست مالیدن: گرفتن کمان به دست  
کیوان: زحل  
گرائیدن: آزمایش کردن و سنجیدن  
گرد بر آوردن از حربه: بهترین وجه بکار بردن حربه  
گردنکش: دلاور  
گشتن: مبارزه کردن، کشتی گرفتن  
گشِن: بسیار شاخه و انبوه  
گیل: مجازاً شجاع و دلیر  
گیل وار: مانند مردم شجاع گیلان  
لابه ساختن: لابه کردن

مهراب + سیندخت ← رودابه  
سام ← زال (دستان)  
ایرج ← منوچهر

## مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۷. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>